موافقت شهید با اکثر علماء در انتساب قرائات سبع به وحی

- اشتباه کتاب التمهید در نسبت انفراد به شهید ثانی
- جمع شدن روایت حرف واحد با روایت سبعة احرف در ذهن علماء شیعه
- تواتر قرائات سبع در کلام صاحب مفاتیح الاصول

اشتباه کتاب التمهید در نسبت انفراد به شهید ثانی

عبارتی که داشتیم را آلآن خواندم. الحمد لله همه شما اهل عبارت و کتاب و فهم متون هستید. آلآن این عبارتی که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند -فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم- از کلمه «ظاهر» استفاده کردند. نه کلمه نص. دنبال آن فرمودند «و قال الشهید الثانی». این «قال» یعنی ظاهر؟ یا نص؟ این نص است. آن را فرمودند ظاهر و در اینجا فرمودند نص. خب حال سؤال من این است: آن ظاهری که قبل می‌گوینذ با این نصی که از شهید ثانی می‌آورند، می‌بینید در عبارت ایشان همآهنگ است یا واگرا و ضد هم هست؟

«فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی الله علیه و آله و سلم و قال الشهید إنّ کلّ من القراءات السبع من عند اللّه تعالی نزل به الروح الأمین»؛ یعنی شهید ثانی با اکثر موافق هستند یا مخالف هستند؟ حرف شهید با اکثر موافق است یا مخالف است؟ شما از عبارت بگویید. موافق است. ببینید این ادبیات مفتاح الکرامه مرحوم آسید جواد است. اول می‌گویند «فالظاهر اکثر علمائنا» و بعد می‌گویند «قال الشهید». یعنی شهید ثانی با اکثر علماء ما موافق هستند. چرا من این را عرض می‌کنم؟ ببینید گاهی در فضای علمی یک موضع گیری و یک عبارتی در یک کتاب –مخصوصاً اگر محل مراجعه باشد- سبب می‌شود یک فضای علمی روشن نسی منسی شود. برای آیندگان و کسانی که به آن کتاب مراجعه می‌کنند محو شود.

من آلآن می‌خواستم عبارتی را بخوانم. گفتم شما می‌گویید خب چند بار می‌خوانی؟ اینکه چند بار عرض می‌کنم بخاطر همین است که شما ببینید صاحب مفتاح الکرامه می‌گویند که شهید با اکثر موافق هستند اما در عبارتی که مکرر از التمهید خواندم چه می‌گویند؟ من قبلاً عبارت را بیشتر از ده بار خوانده‌ام. اما آن چه که منظور من است، این است که یک کتاب مرجع می‌آید و می‌گوید در همه علماء از اول تا آخر تنها یک نفر که شهید است، می‌باشد. این تفاوت ندارد؟ در اینجا می‌گویند که شهید با اکثر موافق است. عبارت را ببینید:

> هفوة من عظيم
>
> المعروف من مذهب اهل البيت- عليهم السلام-: ان القرآن واحد نزل من عند واحد، و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة كما في الحديث المتفق عليه عن الامام الصادق عليه السلام.و على ذلك سار فقهاء الامامية خلفا عن سلف، لم يشذ عنهم أحد لا قديما و لا حديثا. نعم أخذوا من القراءات المشهورة المتلقاة بالقبول لدى عامة المسلمين طريقا الى القرآن الموحى الى النبي صلّى اللّه

عليه و آله فقالوا بجواز القراءة بما يتداوله القراء المعروفون، و بذلك صح احاديثهم المروية عن اهل البيت. و عملهم الذى ساروا عليه فى الفقه و الاستنباط.

قال الشيخ ابو جعفر الطوسى- قدس سره-: «ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم: ان القرآن نزل بحرف واحد على نبى واحد، غير أنهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء». و قد عرفت- فى الفصل المتقدم- كلام الحجة البالغ، و الامام الخوئى، و هكذا تجد كلمات علمائنا متفقة فى ذلك فى جميع مصنفاتهم الفقهية و الكلامية و كتبهم فى القرآن و التفسير.

هذا ... و قد شذ كلام غريب من شيخنا الشهيد الثانى زين الدين الجبعى- قدس سره الشريف- ذكر فى كتابه «المقاصد العلية فى شرح الالفية»: «ان كل من القراءات السبع، من عند اللّه تعالى، نزل به الروح الامين على قلب سيد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله تخفيفا على الامة و تهوينا على اهل هذه الملة». و هذا الكلام من مثل هذا الرجل العظيم مستغرب جدا و لا يقبل أى تأويل و حمل وجيه.و اظنه قد طرح منه ذلك فى أولياتِ آليفه من غير تحقيق- نظير ما كتبه ابن الجزرى فى منجده ثم رجع عنه فى سائر كتبه المتأخرة التحقيقية- و من ثم لا نرى لذلك اثرا فى سائر آليفه التحقيقية الضخمة التى كتبها متأخرا، كمسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام، و الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، و غيرهما.

و قد رد عليه الوحيد البهبهانى- فى حاشية المدارك- قائلا:«لا يخفى ان القراءة عندنا نزلت بحرف واحد، من عند الواحد، و الاختلاف جاء من قبل الرواية- إشارة الى حديث الامام الصادق عليه السلام الآنف الذى تسلمه الاصحاب بالقبول-». و قال الشهيد الثانى- ايضا-: «ليس المراد بتواتر القراءات ان كل ما ورد من هذه السبع متواتر، بل المراد: انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ، فضلا عن غيرهم، كما حققه جماعة من اهل هذا الشأن».قال سبطه «السيد محمد العاملى»- بعد نقل ذلك عنه-: «هذا مشكل جدا لكون المتواتر لا يشتبه بغيره».قال السيد محمد الجواد العاملى: «و كلام الشهيد الثانى هذا- بظاهره- قد يخالف كلامه السابق، مع انه ذكر الكلامين فى كتاب واحد، و الجمع بينهما ممكن.»

قلت: ذلك دليل على ان كلامه الاول صدر منه من غير تحقيق و لا التفات- عن جد- الى فحواه، و الا فكيف هذا التناقض؟! و لا يخفى عدم امكان الجمع بين الكلامين، و لا بين كلامه الاول و كلام سائر علمائنا الاعلام. فالصحيح: انه من اولياتِ كتاباته فى الفقه، اذ لم نجد له اثرا فى سائر آليفه اطلاقا[1]

«هفوة من عظيم»! لغزشى از يک شخص بزرگ. آن چيزى که الآن مى‌خواهم روى آن تأکيد کنم برخى از واژه‌ها است. واژه‌هايى که در کتاب به کار مى‌رود و سبب مى‌شود فضاى قبلى نسيان منسيان شود. يعنى کسانى که تنها اين را با اطمينان ديدند اصل بواروشان نمى‌شود که فضاى مفتاح الکرامه دارد مى‌گويد شهيد با اکثر علماء موافق هستند. اما ايشان چه فرمودند؟

«المعروف من مذهب اهل البيت- عليهم السلام-: ان القرآن واحد نزل من عند واحد، و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة كما فى الحديث المتفق عليه عن الامام الصادق عليه

السلام»؛ تا اینجا روشن است.

«و علی ذلك سار فقهاء الامامیة خلفا عن سلف، لم یشذ عنهم أحد لا قدیما و لا حدیثا»؛ ببینید چه می‌گویند؟ تمام فقهای امامیه را می‌گویند! آن هم شذوذ قدیم و حدیث ندارند. اینها عباراتی است که بار علمی زیادی دارد. تمام فقها –قدیما و حدیثا- بر این رفته‌اند که «لم یشذ عنهم احد». صاحب مفتاح الکرامه می‌گویند اکثر آن را می‌گویند که شهید هم همراه آنها هستند اما اینشان می‌گویند «**لم یشذ**». در ادامه می‌گویند:

«و قد شذ كلام غریب من شیخنا الشهید الثانی زین الدین الجبعی»؛ شروع کلام به این صورت شد که همه علماء و فقها یک طرف و شهید ثانی هم یک طرف. تفاوت را می‌بینید؟! صاحب مفتاح الکرامه می‌گویند اکثر یک طرف هستند که شهید ثانی هم همراه با آنها است. اما اینشان می‌گویند تمام یک طرف و شهید تنها است. خب این جور عبارت سبب می‌شود که بگوییم کار تمام است، شهید هم که معصوم نبوده. بعد هم توضیح می‌دهند و می‌گویند این برای اوائل جوانی اینشان بوده. البته این قسمتی که می‌گویند برای ما خیلی جالب است: **«و هذا الكلام من مثل هذا الرجل العظیم مستغرب جدا و لا یقبل أی تأویل او حمل وجیه**»؛ اینجا را راست می‌گویند. یعنی شهید عبارتی را به کار برده‌اند که نمی‌توان آن را هیچ کاری کرد. همین مباحثه ما که هفت-هشت سال طول کشیده، یکی از نقاط عطف برای ذهن من طلبه قاصر که خدمت شما نشسته ام، همین عبارت بود که اولین بار در حدائق دیدم. چون صریح است. کلمات علامه را مدام می‌رفتیم و بر می‌گشتیم. خدای اینشان واقعاً چه می‌خواهند بگویند؟! من خودم یادم هست.

«و اظنه قد فرط منه ذلك فی أولیات تآلیفه من غیر تحقیق- نظیر ما كتبه ابن الجزری فی منجده ثم رجع عنه فی سائر كتبه المتأخرة التحقیقیة- و من ثم لا نری لذلك اثرا فی سائر تآلیفه التحقیقیة الضخمة التی كتبها متأخرا، كمسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام، و الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، و غیرهما»؛ می‌گویند که در سائر کتبشان هم نیاورده اند و وحید بهبهانی هم اینشان را در کرده‌اند. بعد سراغ کتاب ما می‌آیند:

«قال السید محمد الجواد العاملی: و كلام الشهید الثانی هذا- بظاهره- قد یخالف كلامه السابق، مع انه ذكر الكلامین فی كتاب واحد، و الجمع بینهما ممكن»، اینشان می‌گویند:

«قلت: ذلك دلیل علی ان كلامه الاول صدر منه من غیر تحقیق و لا التفات- عن جد- الی فحواه»؛ یعنی گویا التفات جدی نداشته‌اند که از اینشان صادر شده. متوجه نبوده اند که چه می‌گویند «کل نزل من عند الله»! **«و الا فكیف هذا التناقض؟!»؛** اگر توجه داشتند چطور می‌شد که در یک عبارت و در دو سطر تناقض بگویند؟!

«و لا یخفی عدم امكان الجمع بین الكلامین»؛ به صاحب مفتاح الکرامه جواب می‌دهند.**«و لا بین كلامه الاول و كلام سائر علمائنا الاعلام. فالصحیح: انه من اولیات كتاباته فی الفقه، اذ لم نجد له اثرا فی سائر تآلیفه اطلاقا»؛** با این برخورد شهید تنها می‌شود. وقتی هم تنها شد دیگر یک نفر است. من که این عبارت را می‌خواندم این را عرض کردم. این سبب می‌شود فضایی که مفتاح الکرامه برای ما باز می‌کنند نسیاً منسیا شود.

---

[1]التمهید فی علوم القرآن، ج۲، ص: ۵۷

جمع شدن روایت حرف واحد با روایت سبعة احرف در ذهن علماء شیعه

خب الآن فرمایش ایشان درست بود یا نبود؟ این هایی که گفتند روالش درست بود و در جایی از آن مشکلی نداشت. فرمودند: «المعروف من مذهب اهل البيت- عليهم السلام-: ان القرآن واحد نزل من عند واحد»، بعد گفتند که فقهای امامیه هم همه همین را میگویند. همه میگویند «ان القرآن حرف واحد». آیا شهید ثانی در این عبارتشان نگفتند؟ یعنی شهید ثانی از عقائد امامیه فاصله گرفتهاند؟ این را برای شما عرض میکنم:

شیخ صدوق عقائد الامامیه دارد. در عقائد الامامیه همین را آوردهاند: «ان القرآن واحد نزل من عند واحد علی نبی واحد». خب پس صدوق قائل به حرف واحد هستند؟ هستند. همه فقها قائل هستند یا نیستند؟ یعنی شهید ثانی در مقاصد العلیه از عقائد الامامیه فاصله گرفتهاند؟ هرگز. شهید هم قبول دارند که حرف واحد است. خب خود صدوق که در عقائد الامامیه این را فرمودهاند، در خصال یک باب باز میکنند؛ باب ان القرآن نزل علی سبعة احرف. خب یک نفر است که میگوید عقائدنا ان القرآن نزل علی حرف واحد، خودش هم دوباره یک باب باز میکند که القرآن نزل علی سبعة احرف. یعنی اینها یک جوری جمع میکردند. شما مطلب مسلم شیعه که حرف واحد است را میآوردی و بعد میگویی همه فقها این را گفتهاند، پس شهید تنها شدند. صاحب مفتاح الکرامه میگویند اکثر علماء ما که امامیه هستند و حرف واحد را قبول دارند، اما میگویند متواتر است.

میخواهم عرض کنم که شروع عبارت و مطلب ایشان درست بود، اما فقط روی حرف واحد تأکید کردند که شیعه وقتی میگویی حرف واحد، مقصودی داشتهاند. از این حرف درست نتیجه نمیشود که شهید تنها هستند. روی حرف صاحب مفتاح الکرامه شهید همراه اکثر هستند.

چون ایشان فرمودند «لم یشذ عنهم واحد»، تکرارهایی نیاز است که سر جایش بد نیست عرض کنم. ببینید خدمت شما سه آدرس داده بودم. از کتاب فقهای که اگر در جواهر بگردید دهها بار میگوید «عن رواندی فی فقه القرآن». یعنی یک کتاب مطرح فقهی است که مثل جواهر به آن زیاد ارجاع میدهد. سه آدرس عرض کرده بودم. عبارات آن را همه دارید. عباراتی است که همه روشن است. «و علی مذهبنا لا يحتاج إلى ذلك لأنا نعمل بالقراءتين[1]»، «و القراءتان إذا صحتا كانتا كآيتين يجب العمل بموجبهما إذا لم يكن نسخ[2]»، «و القراءتان إذا كانتا مجمعا على صحتهما كانتا كالآيتين يجب العمل بهما[3]». این عبارت سوم این است که منظور من است؛ این خیلی جالب است؛ در ذیل یکی آیه سه قرائت مطرح کردهاند و میگویند: «و القراءات الثلاث يجب العمل بها على الوجوه الثلاثة[4]»؛ بسیار فقیهانه. در همان ذیل «بطهرن» هم که قبلاً صحبت کردیم و نمی خواهم تکرار کنم. در اینجا حتی سر سه قرائت صحبت میکنند. ایشان فقیه نیستند؟! حرف واحد

را نشنیده بودند؟! از رئوس مذهب امامیه خبر نداشتند؟! خبر داشتند. صاحب وسائل در کتاب تواتر القرآن چه گفتند؟ فرمودند همانطوری که در مذهب امامیه وارد شده که حرف واحد است، در روایات امامیه این هم وارد شده که سبعة احرف است. این حرف صاحب وسائل است. حرف خیلی خوبی است. بعد هم شروع به جمع کردن کردند که جمع آن بحث علمی میشود.

بنابراین اینطور نیست که ما یکی را بگوییم حرف واحد است و خلاص، بعد هم شهید تنها شود. این فقیه بزرگ میگوید: «و القراءات الثلاث يجب العمل بها على الوجوه الثلاثة لأن القراءتين فصاعدا إذا صحت فالعمل بها واجب لأنها بمنزلة الآيتين»؛ ملک وحی دوبار آورده. چطور یک آیه را یک بار میآورد و این هم دوبار میآورد؟ ملک وحی دوبار آورده است. مثل این است که دو تا آیه مستقل از قرآن است. همان که ایشان گفتند مثل بیست قرآن است که در ظاهر اسم، منتسب به بیست راوی از عشرة است[5]؛ بنابراین اینکه بگوییم «لم یشذ منهم واحد» عبارتی است که متأسفانه فضایی که در مفاتح الکرامه بوده را نسیاً منسیاً میکند.

---

[1]فقه القرآن ج۱ ص۵۵

[2]همان

[3]همان ص۳۱۰

[4]همان ج۲ ص۲۵۵

[5] با این فرض که هر کدام از قراء عشره، دو راوی داشته باشند که می شود بیست روایت .

تواتر قرائات سبع در کلام صاحب مفاتیح الاصول

قبل از اینکه حدیث را بخوانیم از مفاتیح الاصول بگویم؛ ایشان فعلاً مقابل اکثر را نگفته اند. فرمودند «فالظاهر من کلام اکثر علمائنا»؛ این اکثر چه کسانی هستند و مقابل آنها چه کسانی هستند؟ مرحوم سید مجاهد -آقازاده صاحب ریاض هستند- در مفاتیح الاصول که یکی از جانانه‌ترین کتابهای اصولی است -رضوان‌الله‌علیه- صفحه ۳۲۲ می‌فرمایند:

«مفتاح اختلفوا في أن القراءات السبع المشهورة هل هي متواترة أو لا على أقوال[۱]»؛ برای من هم جالب بود. یک تفسیری برای اهلسنت هست که متأخر است. در سایت هم هست. چون مورد قبولشان بوده-سلفی بوده- در سایت هم هست. به نام التفسیر القاسمی. ظاهراً سوریه ای است که متأخر هم نوشته شده. دیدم که ایشان ظاهراً خوشش آمده، می‌گوید «قال السید الطباطبائی في مفاتیح الاصول..»؛ کل بحث مفصل مفاتیح الاصول را در تفسیرش آورده است. اول هم می‌گوید مطلب خوبی در آن جا هست که بعداً برای شما می‌آورم. کل بحث را آورده و چیزی هم نگفته است. این هم از چیزهای جالب بود. همینطور هم هست. یعنی سید مجاهد از صاحب مفاتیح الکرامه قویتر برخورد می‌کند.

می‌گویند که سه قول داریم. قول اول چیست؟ چقدر روشن! اول ما مفاتیح را بخوانیم و بعد عبارت التمهید را بخوانیم.

«الأول أنها متواترة مطلقاً»؛ قرائات سبع متواتر هستند. فوری همین عبارت شهید را اضافه می‌کنند که نتوانیم هیچ کاریش کنیم.**«و إن الكل مما نزل به الروح الأمين»**؛ این عبارت را چه کار می‌توانیم بکنیم؟ این قول اول است. بعد هم خودشان همین را تقویت می‌کنند. بعد از اینکه دو-سه صفحه بحث می‌کنند می‌گویند:**«و التحقيق أن يقال إنه لم يظهر دليل قاطع على أحد الأقوال في المسألة نعم يمكن استظهار القول الأول**[۲]»؛ یعنی وقتی در مقام ترجیح بر می‌آیند قول اول را استظهار می‌کنند که «کل مما نزل به الروح الامین».

و لذا در نصوص فی القرآن صاحب مفاتیح را از علمائی محاسبه کرده‌اند که قائل به تواتر الی رسول الله هستند. در نصوص فی علوم القرآن که در ده جلد جمع‌آوری کرده‌اند. در جلد نهم آن راجع به تواتر قرائات بحث می‌کنند. علماء را رده‌بندی کرده‌اند. شاید حدود شصت نفر اسم برده‌اند که قائل به عدم تواتر هستند. درحالی‌که این جور نیست. بیست و چهار نفر هم اسم برده‌اند که قائل به تواتر این چنینی هستند.

شاگرد: از شیعه نام می‌برند؟

استاد: بله، اسم برده‌اند. درحالی‌که اینطور نیست. نسبت به مواردی‌که ذکر کرده‌اند ما از ایشان تشکر می‌کنیم. مثلاً آقای شعرانی و حاج آقای حسن زاده که عبارتشان محکم بود. نمی‌دانم عبارت علامه را هم پیدا کردی یا نه. ایشان از نهایه علامه نقل کرده بود. عبارت مهمی بود که حاج آقای حسن زاده نقل کرده بودند. «و انکار الجاهلین لایقدح فی اجماع المسلمین». نمی‌دانم که شما

پیدا کردید ای نه؟ ایشان صاحب مفاتیح را هم از دستهای آوردهاند که قائل به تواتر هستند.

حال من میخواهم مقابلش را بگویم. مقابل اکثر را صاحب مفاتیح فرمودهاند. در قول اول که فرمودهاند تواتر است، میفرمایند:

> و هو للعلامة في المنتهى و التذكرة و النهاية الإحكام و غاية المأمول و ابن فهد في الموجز و المحقق الثاني في جامع المقاصد و الشهيد الثاني في الروضة و المقاصد العلية و المحدث الحر العاملي في الوسائل و المحكي عن الفاضل الجواد و في الصافي أنه أشهر بين العلماء و الفقهاء و في شرح الوافية لسيد صدر الدين معظم المجتهدين من أصحابنا حكموا بتواتر القراءات السبع و قالوا إن الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله و في الحدائق ادعى أصحابنا المتأخرون تواتر السبع و في شرح المفاتيح لوالدي العلامة دام ظله العالي دعوى مشهورة بين أكثر علماء العامة و في كلام بعض الأجلة أن أكثر علمائنا على أن كل واحد من السبعة المشهورة متواترة و في التفسير الكبير للرازي ذهب إليه الأكثر من الثاني..[۳]

این قول اول بود. قول دوم چیست؟ قول دوم این است که درجایی‌که جوهر کلمه است، متواتر است؛ «ملک، مالک». اما جایی که ادائات است مانند مد و اماله ، متواتر نیست. این هم قول دوم. قول سوم که مقابل اکثر است: میفرمایند:

> الثالث أنها ليست بمتواترة مطلقا و لو كانت من جوهر اللفظ و هو للشيخ في التبيان و نجم الأئمة في شرح الكافية و جمال الدين الخوانساري و السيد نعمة الله الجزائري و الشيخ يوسف البحراني و السيد صدر الدين و جدي قدس سره و والدي العلامة دام ظله العالي و المحكي عن ابن طاوس في كتاب سعد السعود و الرازي و الزمخشري و إليه يميل كلام الحرفوشي للقول الأول وجوه منها تضمن جملة من العبارات دعوى الإجماع عليه ففي جامع المقاصد قد اتفقوا على تواتر السبع و في الروضة قد أجمع العلماء على تواتر السبع و في المدارك و الذخيرة قد نقل جمع من الأصحاب الإجماع على تواتر القراءات السبع انتهى[۴]

«الثالث أنها ليست بمتواترة مطلقا و لو كانت من جوهر اللفظ و هو للشيخ في التبيان»؛ سید نعمت الله جزائری به ابن طاووس نسبت دادند اما ایشان میگویند که مقابل ما چه کسی هستند؟ شیخ در تبیان که ان شاالله مفصل در عبارت شیخ بحث میکنیم.ایشان میگویند: شیخ در تبیان گفته‌اند که مطلقاً متواتر نیست. این نسبتی است که در اینجا داده میشود. اینکه سر میرسد ای نه ان شاءالله بحث میکنیم. این را برای این خواندم تا ببینید.

«و نجم الأئمة في شرح الكافية و جمال الدين الخوانساري و السيد نعمة الله الجزائري و الشيخ يوسف البحراني و السيد صدر الدين و جدي قدس سره»؛ جد امّی ایشان وحید بهبهانی هستند.**«و والدي العلامة دام ظله العالي»**؛ صاحب ریاض،**«و المحكي عن ابن طاوس في كتاب سعد السعود و الرازي و الزمخشري و إليه يميل كلام الحرفوشي»**؛ این سه تا را میگویند و بعد شروع میکنند به استدلال کردن. مفصل هم صحبت میکنند و

برای هر کدام ادله را می‌آورند. در آخر می‌گویند:**«و الحقيق أن يقال إنه لم يقم دليل قاطع على أحد الأقوال في المسألة»**؛ دلیل برندهای نیست. بعد می‌گویند:**«نعم يمكن استظهار القول الأول...»**.

اندازه‌ای که در ذهن قاصر من طلبه هست، می‌شود. با توجه به شواهدی که ما در این مباحثه هفت-هشت سال رسیدیم، الآن که آسید محمد به محکمی مقابل جدشان و پدرشان حرف می‌زنند و قول اول را استظهار می‌کنند، اگر آن شواهد را می دیدیدند خیلی محکم تر حرف می‌زدند. ببینید چطور محکم حرف می‌زنند؟! کسی است که مقابل پدر و جدش به این صورت حرف می‌زند. می‌گویند:

> نعم يمكن استظهار القول الأول للإجماعات المحكية المعتضدة بالشهرة العظيمة بين الخاصة و العامة و المؤيدة بالمروي عن الخصال المتقدم إليه الإشارة و غيره مما ذكر حجة عليه و لا يعارضها خبر الفضيل و زرارة لقصور دلالتها جدا فإن المناقشة في حديث نزل القرآن على سبعة أحرف جار فيهما كما لا يخفى و لا يقدح فيها ما ذكره السيد نعمة الله و الرازي و غيرهما مما ذكر حجة على القول الثالث كما لا يخفى على المتدبر[۵]

«نعم يمكن استظهار القول الأول للإجماعات المحكية»؛ که صاحب مفتاح الکرامه گفتند «تواتر نقل الاجماع».

«المعتضدة بالشهرة العظيمة بين الخاصة و العامة و المؤيدة بالمروي عن الخصال المتقدم إليه الإشارة»؛ که فرمودند «نزل القرآن على سبعة احرف».

می‌گوییم فضیل که گفت حرف واحد است و دیگری گفت «انما الاختلاف ...»، ایشان می‌گویند: **«و لا يعارضها خبر الفضيل و زرارة لقصور دلالتهما جدا»؛** ببینید چطور محکم می‌گویند! یعنی وقتی در مقام معارضه بین دو حدیث می‌آیند، می‌گویند «لقصور دلالتهما جدا». این حرف سید است. یعنی یک عبارت محکمی را وسط می‌آورند که شما خیال نکنید که تمام شد و همه گفته‌اند «حرف واحد». در این فضا قصور دلالت دارد و ولی اصل روایت و محتوایش را کسی منکر نیست .

«فإن المناقشة في حديث نزل القرآن على سبعة أحرف جار فيهما كما لا يخفى»؛ همان اشکالی که شما می‌خواهید در آن طرف تعارض بکنید در این طرفش هم هست.

«و لا يقدح فيها ما ذكره السيد نعمة الله و الرازي و غيرهما مما ذكر حجة على القول الثالث كما لا يخفى على المتدبر»؛ به این ختم می‌کنند. این هم برای مفاتیح.

---

[1]مفاتیح الاصول ۳۲۲

[2]همان ۳۲۵

[3]همان ۳۲۲

[4]همان